

شهید مزارعی

و مدیریت تنوع قومی

✍ غلام سخی احسانی



که این تفاوت‌ها را هم می‌تواند تبدیل به فرصت برای انسجام و همبستگی ملی کند و هم تهدید و چالش برای نظام سیاسی-اجتماعی. البته این فرض به معنای نادیده گرفتن و یارده عوامل تأثیرگذار دیگر در این زمینه، مثل سابقه تاریخی مشترک اقوام، نوع ادراک و تصویرقالبی و پیش‌داوری آن‌ها از یکدیگر، نقش نخبگان قومی، عوامل و دخالت‌های منطقه‌ای و... نیست؛ بلکه تأکید بر این نکته است که با مد نظر قرار دادن همه این عوامل و نیز آن‌چه که در تحلیل‌های نهایی ماهیت تفاوت‌ها و تنوعات هویتی را رقم می‌زند؛ سیاست‌گذاری‌های هویتی رسمی انجام شده از سوی نظام سیاسی به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی است که این عوامل فرصتی لازم را برای تقویت و در متن قرار دادن بعضی گروه‌های قومی؛ یا تضعیف و به حاشیه راندن برخی گروه‌های قومی دیگر فراهم می‌سازد. به همین دلیل دستگاه‌های حاکمیت در کشورهای که دارای تنوع قومی و زبانی و مذهبی و... هستند؛ با اهداف خاصی همواره چنین شکاف‌هایی را، به شکل نیمه فعال، در خود می‌پروراند تا در مواقع لزوم، با نگاه ابزاری و با هدف بهره‌برداری در راستای منافع سیاسی، به صورت چالش و بحران‌های قومی-فرقه‌ای فعال کنند؛ اما در کل یکی از مشکلات جدی که فراروی چنین کشورها قرار دارد؛ فائق آمدن بر بحران‌هایی است که ریشه در مسایل هویتی-قومی دارد.

تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی افغانستان را سراسر تجربه‌های تلخ نظام‌های استبدادی و خودکامه، با ماهیت قومی - فرقه‌ای احتوا کرده است. به گونه‌ای که تا قبل از تحولات یازده سپتامبر و اجرایی شدن طرح بن، هیچگاه مجال برای پی‌گیری پروژه ملت‌سازی و شکل‌گیری هویت ملی مشترک، که بتواند زمینه‌ساز پدید آمدن دولت ملی با قاعده وسیع که از همه گروه‌های قومی ساکن در این سرزمین نمایندگی کند، فراهم نشد. از این منظر، تجربه تاریخی روابط اقوام با اقوام و اقوام به حاشیه رانده شده و محروم، با دولت، یادآور خاطرات ناخوش آیند و تلخی است که تا کنون بر روان و حافظه تاریخی مردمان این سرزمین سنگینی می‌کند. حال با در نظر داشت چنین وضعیت، پرسش اصلی این است که آیا تنش‌ها و بحران‌های قومی، ریشه در ذات تفاوت‌ها و تنوعات هویتی گروه‌های مختلف قومی، زبانی، مذهبی و... دارد؟ یا ریشه در طرز تلقی‌ها، ادراکات و سیاست‌گذاری‌هایی که سیاست‌مداران هر نظام سیاسی اتخاذ می‌کنند؟ در بدو امر می‌توان گفت که ساختار و تعدد گروه‌های قومی و قبیله‌ای، در ذات خود تعارض‌زانیست؛ بلکه تنها می‌تواند بستروزمینه برای بروز چنین تنش‌هایی بحران‌آفرین باشد. بدان معنا که صرف وجود تفاوت‌ها و تنوع هویت‌های قومی، به معنای فرصت یا تهدید نمی‌تواند باشد. در واقع نوع ادراک سیاست‌گذاران است

در نخست باید بپذیریم که تنوع و ناهمگونی هویتی در اکثر جوامع یک امر رایج و نسبتاً طبیعی و بدیهی است؛ اما آن چه که برای یک پژوهشگر به عنوان یک مسئله مطرح است؛ این است که چرا به رغم طبیعی بودن این تفاوت‌ها، در بعضی از کشورها به حیث موهبتی طبیعی و در بعضی کشورهای دیگر منشأ همه بحران‌ها تعبیر شده و می‌شود؟ در این جا یک نکته واضح و روشن است؛ ماهیت جوامع امروزی به برکت توسعه و پیشرفت تکنولوژی، ضمن این که فرصت نقل و انتقال جوامع انسانی را در چهره مهاجرت راحت و آسان کرده است؛ پیچیدگی‌ها و تنوع ترکیب جوامع را نیز افزایش داده است. به نحوی که اکنون با ماهیت و گونه‌های مختلفی از شکاف اجتماعی مواجه شده است. از نظر پژوهشگران آن چه که در این خصوص تهدیدساز تلقی می‌شود؛ نه وجود شکاف‌ها، بلکه همسودن شکاف‌های هویتی، قومی، سیاسی و اجتماعی به صورت متقاطع و تبدیل شدن آن‌ها به یک بحران فراگیر سیاسی است. در این وضعیت هدف کلی سیاست‌گذاران هویتی و قومی، کشورهای برخوردار از تنوع قومی، ناگزیر از تنظیم مناسب پیوندهای هویتی در درون یک چارچوب سیاسی به شیوه‌ای که ائتلاف ملی فراگیر و پایدار شکل گیرد است. در این راستا تا کنون از سوی کشورهای با چنین ویژگی؛ براساس ایدئولوژی، شرایط تاریخی، رویکردهای فرهنگی و ارزش‌ها، برچگونگی طرز تلقی تصمیم‌گیرندگان، رویکردهای متفاوتی تجربه شده است که در بیشتر موارد خونبار و غم‌انگیز بوده است. بنابراین، سیاست‌گذاران و مدیران کشورهای برخوردار از تنوع قومی- هویتی چندین الگوی عام و شناخته شده برای مدیریت چالش‌های هویتی و تقویت بیش از پیش همگرایی و انسجام ملی؛ از سوی سیاست‌گذاران هویتی در کشورهای چند قومی به آزمون گذاشته شده است:

الف. الگویی سلطه با هدف یکسان‌سازی: در این روش گروه قومی حاکم، با نگاه امنیتی و بی‌اعتمادی به دیگر گروه‌های قومی، علاوه بر تسخیر جسم آن‌ها، از تکنیک‌های مجازات بدنی، زندان، محرومیت، تبعید، تحقیر، غصب سرزمین، کوچاندن اجباری و نسل‌کشی استفاده می‌کنند. به بیان دیگر: در چارچوب این روش، قوم حاکم تلاش می‌کند تا روح ارزش‌ها، فرهنگ و باورهای عمومی دیگر اقوام که کارکرد تنظیم

روابط و انسجام بخشی و معنابخشی در زندگی جمعی و فردی دیگر اقوام را دارند؛ به تسخیر همه جانبه قدرت حاکم در آورند. در این رویکرد با نادیده گرفتن تفاوت‌ها، حذف تنوعات و به حاشیه راندن همه علایق و منافع خرده گروه‌های هویتی تلاش می‌شود تا تمام مؤلفه‌های خرده هویت‌های فرهنگی در یک سطح کلان ملی حل و جذب شود؛ اما این نوع سیاست در هیچ کشوری نتوانسته ثبات و آرامش را به ارمغان بیاورد؛ بلکه مطالبات و خواسته‌های هویتی دیگر اقوام، هم‌چون آتش زیر خاکستر و کوه آتشفشان منتظر فرصت می‌مانند؛ زیرا چنین سیاستی؛ نارضایتی را در میان گروه‌های قومی بیشتر دامن می‌زند و حس انتقام‌جویی، نفرت، بدبینی و بی‌اعتمادی را در آن‌ها می‌پروراند.

از این روی شهید مزاری با درک و شناخت دقیق از تاریخ و سرگذشت روابط اقوام با اقوام و روابط حکومت‌های افغانستان با اقوام، که همواره غیرعادلانه و تبعیض‌آمیز بوده است و حتا در مقاطعی از تاریخ سیاست‌های یکسان‌سازی و نسل‌کشی و کوچ‌اجباری بر علیه قوم خاص نیز اعمال شده است؛ راهکارهای مدیریت تنوع اقوام را جهت فراهم‌سازی بستر لازم برای زندگی مسالمت‌آمیز و برخوردار از حقوق شهروندی و فرصت مشارکت همه اقوام در تصمیم‌گیری‌های کلان ملی پیش‌کش کرده است. شهید مزاری در دیگاه و طرح‌های سیاسی خویش، به منظور پیش‌گیری از بروز رویدادهای فاجعه‌بار دوران عبدالرحمان و... بر حفظ و احترام و به رسمیت شناخته شدن هویت‌های قومی تأکید کرد. شهید وحدت‌ملی در جای می‌گوید: «ما می‌خواهیم که همه ملیت‌های این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده سازماندهی گردد.» در کل حکومت‌های قوم‌مدار سیاست‌های سلطه و اجبار را به منظور یکسان‌سازی جامعه متکثر افغانستان از نظر قومی تعقیب کردند. یعنی تلاش حکومت‌های قوم‌مدار ناظر بر استحاله ارزش‌های متمایز هویت‌های گروه‌های مختلف قومی بوده است. در این راستا در بیشتر موارد، این نوع سیاست چنان شدید و سنگین بوده است که سبب بدبینی و احساس حقارت و خودگریزی و خود کم‌بینی گروه‌های قومی نسبت به ارزش‌های هویتی و فرهنگی خویش و شیفته شعایر و آداب قوم

غالب و حاکم شده است. در این رابطه ابن خلدون می‌گوید: «قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب قرار می‌گیرد.» در حقیقت خرده گروه‌های قومی، بر اثر تحقیر قوم خود برتریندار، دچار فروپاشیدگی هویتی می‌شود. ابن خلدون برای توضیح دیدگاه خود ادامه می‌دهد: «... زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروز که ملت شکست خورده را مسخر خود می‌سازد حاصل می‌شود، و منشأ این اعتقاد یا رسوخ بزرگ داشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمان‌بری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می‌شود و به جای آن‌که این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بدانند آن را به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد، سرانجام به اعتقاد مبدل می‌شود و در اکتساب کلیه آداب و شئون قوم غالب می‌کوشد و به آنان تشبه می‌جوید». بر هیچ اهل اطلاعی پوشیده نیست که در طول تاریخ افغانستان، بیشترین آسیب را جامعه هزاره از سوی حاکمان قوم‌گرا در چارچوب چنین سیاستی دیده است. از همین رو به طور عموم می‌توان ادعا کرد که این نوع سیاست، از طریق ترکیب فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز در راستای به وجود آوردن یک جامعه عاری و بدون تفاوت‌های هویتی، که هدف آن کاهش اختلافات فرهنگی بین گروه‌های مختلف و ایجاد جامعه‌ای متجانس و همگین است، هیچگاه به نتیجه نرسیده و نخواهد رسید. تنها راه دستیابی به کاهش اختلافات، مدیریت تفاوت‌ها و تنوعات قومی از طریق به رسمیت شناختن تمایزات فرهنگی-هویتی و حرمت گذاشتن به تفاوت‌ها است. بدین صورت که همه گروه‌های قومی در قالب حقوق شهروندی به رسمیت شناخته شود. چنان‌که شهید وحدت ملی با نگاه ژرف و همه شمول خویش در جای دیگر اظهار می‌دارد: «ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است.»

ب. الگوی تقسیم قدرت: در این روش ضمن پذیرش حق تعیین سرنوشت محلی برای گروه‌های قومی (شبه فدرالی)، تلاش می‌شود که وفاداری‌های عمومی از راه‌های مسالمت‌آمیز جایگزین وفاداری‌های محلی شود. بدین معنا

که نظام برخوردار، بیشتر هنرش در این باشد که بتواند علاوه بر پاسخگویی به خواست‌ها و اعتراضات، در جست‌وجوی منافع مشترک که برای همه گروه‌های هویتی سودمند و تا حدودی منافع و هزینه‌ها را برابر تقسیم نماید تمرکز داشته باشد. همان طور که ملاحظه می‌شود این روش بیشتر شبیه به نظام‌های فدرالی است. شهید وحدت ملی با داشتن دغدغه تقسیم عادلانه قدرت، منابع و امکانات از نظر توزیع جغرافیایی و هویتی-قومی، چندین نوع سیستم دولت‌داری را مطرح کرد. تأکید او بر مردمی بودن دولت بود تا به شکلی رضایت اقوام حاصل شود. در این خصوص گفت: «دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید، که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در این صورت دولت پایه مردمی پیدا می‌کند و قانونی است». و نیز با هدف توزیع عادلانه منابع قدرت و امکانات، روی نوع نظام تأکید می‌کند و علاقه‌مندی خود را به نظام فدرالی نشان می‌دهد: «تنها راهی که مردم افغانستان را به حقوق شان می‌رساند، سیستم حکومت فدرالی در افغانستان است». در کل در نظام‌های تقسیم قدرت، مدیریت تنش‌های قومی از طریق به حداقل رساندن ناراضی‌های خرده هویت‌های متمایز، از مجرای دستیابی به منابع کمیاب و با ارزش مثل اشتغال، آموزش و استخدام به نسبت تعداد جمعیت هر یک از گروه‌های قومی پی‌گیری می‌شود. یکی از راه‌های بسیار مؤثر و کارآمد مدیریت چالش‌ها و ناراضی‌های اقوام، تعدیل واحدهای اداری است؛ زیرا بهترین راه بهره‌مندی گروه‌های قومی از تخصیص منابع، امکانات، خدمات و... تعدیل واحدهای اداری است؛ یعنی طراحی واحدهای اداری هم باید به گونه‌ای باشد که تبعیضی در این زمینه در میان گروه‌های هویتی-قومی به حداقل ممکن برسد. متأسفانه تقسیم واحدهای اداری در افغانستان از این زاویه عادلانه نبوده است و تاکنون نتوانسته است رضایت گروه‌های قومی را حاصل کند. در حقیقت یکی از ابزارهای اعمال تبعیض سیستماتیک عدم رعایت عدالت در تقسیم واحدهای اداری بوده است. شهید وحدت ملی با درک ضرورت عادلانه بودن تقسیمات واحدهای اداری که بتواند رضایت را در میان گروه‌های قومی تأمین کند، اظهار می‌دارد: «... همه می‌دانیم که در گذشته واحدهای اداری در افغانستان عادلانه نبوده‌اند» و در جای دیگر

می‌گوید: «... ما (قوم هزاره) سه چیز در افغانستان می‌خواهیم: «رسمیت مذهب تشیع، سهمیم بودن مردم ما در اداره سیاسی کشور و تعدیل واحدهای اداری».

در این نوع مدیریت نزاع‌های قومی، احترام به سایر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و قومی یک اصل است. بدین صورت که گروه‌های قومی بتوانند به شکل آزادانه خواست‌های شان را بیان کنند. البته نباید از نظر دور داشت که این نوع مدیریت گروه‌های قومی؛ یک نوع راهکار شکننده است که نیازمند مدیریت سیاسی کارآمد، ماهر و دارای اراده درست است. گرچه در این روش ممکن است منازعه به حداقل برسد؛ اما نمی‌تواند آن را کاملاً از بین ببرد؛ زیرا فرایند برتری‌جویی که توسط طرف‌داران افراطی هریک از گروه‌های هویتی-قومی صورت می‌گیرد، سبب تهدید بیشتر نظام‌های متحدساز می‌شود. در حقیقت روحیه گریز از مرکز از جانب طرف‌داران افراطی هرکدام از گروه‌های هویتی-قومی؛ باعث اتحاد ضمنی آن‌ها در جهت تضعیف توافق مبتنی بر همکاری و وحدت اکثرسازی منافع که توسط رهبران میانه‌رو پی‌گیری می‌شود، می‌گردد که در نتیجه تأثیر و اجرایی شدن توافقات صورت گرفته را کند می‌سازد.

ج. الگویی ادغام: این الگو با تأکید بر تکثر در برابر یگانگی، کوشش می‌کند که اهداف و چشم‌اندازهای سیاسی در بستر چندگانگی و تنوع معنا یابد. در چارچوب این الگو، گروه‌های قومی با نقد گرایش‌های مطلق‌گرایانه و یکسان‌ساز قوم حاکم، معتقدند که راز تحقق انسجام و همبستگی اجتماعی، تمرین رفتارهای مبتنی بر مدارا، هم‌پذیری، احترام به قواعد بازی سیاسی، اجتناب از انحصارگرایی و تکریم الگوهای رفتاری تضمین‌کننده بقای حیات جمعی است. با همین رویکرد، رهبر شهید در جای اظهار می‌دارد: «... راه حل مسئله افغانستان پذیرش یکدیگر است.» از این منظر تمرکز اصلی این الگو بر اصل اولویت دادن به حقوق جمعی و گروهی، بر مصالح و منافع فردی، انسجام و همبستگی ملی از طریق کثرت در پرتوی اتحاد و تجمیع منافع، پی‌گیری می‌شود. در این شرایط ضمن محوریت قرار دادن اصولی چون: مساوات، برابری فرصت‌ها، مشارکت داوطلبانه و حق فرصت تبدیل

شدن اقلیت به اکثریت از طریق آرای عمومی، دو نوع سیاست در مرکز توجه قرار می‌گیرد:

۱. سیاست تفاوت؛ که بر اساس این رویکرد، نظام سیاسی با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین اکثریت با اقلیت، از آن‌ها می‌خواهد که این تفاوت‌ها را پذیرفته و خود را با آن سازگار کند.
 ۲. سیاست شناسایی؛ که بر اساس آن هویت اقلیت به رسمیت شناخته شده و بر همین اساس به مشارکت فراخوانده می‌شوند و در مقابل، اقلیت نیز با التزام رفتاری به چارچوب‌های ملی، به باید‌ها و نبایدهای آن گردن می‌نهند. در این خصوص باید گفت که برای ضرورت پذیرش تنوع فرهنگی سه دلیل می‌تواند وجود داشته باشد: نخست ممکن است که فرهنگ‌های گوناگون دارای ارزش‌هایی باشند که به نوبه خود مهم بوده و به غنای کلیت فرهنگ جامعه می‌افزایند. دوم این‌که خرده فرهنگ‌ها به سازمان اجتماعی و صورت‌های فرهنگی مربوط می‌شود که گروه‌های اقلیت از آن‌ها حمایت کرده و پشتیبانی عاطفی-اجتماعی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. و در آخر؛ قومیت می‌تواند عامل همبستگی در گروه باشد و به آن‌ها امکان و فرصت دهد تا برای حفظ حقوق اعضای خود تلاش کنند. در همین راستا و تأکید بر حفظ جایگاه اقوام در ساختار قدرت، شهید وحدت ملی می‌گوید: «ما مصمم هستیم، که یک حکومت با شرکت همه اقوام به وجود بیاوریم.»
- در حقیقت توجه و رسالت نظام‌های ادغام‌گرا، مبتنی بر این امر است که به صورت تدریجی و متناوب، وحدت و همبستگی‌های قومی را با یکدیگر در آمیزند. مدیریت گروه‌های قومی؛ در نظام‌های ادغام‌گرا، بر این شیوه استوار است که با همه اقوام به صورت برابر رفتار شود؛ یعنی دسترسی به مناصب رسماً توسط قواعد شایسته‌سالارانه که مبتنی بر رقابت آزاد افراد متقاضی مناصب است تنظیم شود. در این رویکرد فرض بر این است که این نوع نظام نسبت به ریشه‌های قومی افراد بی تفاوت است، افراد را بر اساس ویژگی‌های فردی و شایستگی در نظر می‌گیرد. کاری به علایق و وابستگی‌های افراد؛ از نظر قومی و... ندارد. در این الگو عدالت اجتماعی را با کارآمدی ادغام کرده است، آنگونه که رهبری شهید نیز تأکید می‌کند: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.»